

سرشناسه	: سخاورد، بشير.
عنوان و پديدآور	: طرزي و سراج الاخبار / بشير سخاورد.
مشخصات نشر	: تهران: محمدابراهيم شريعتي افغانستانى (عرفان)، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهري	: ۲۰۸ ص. : مصور، عكس، نمونه.
شابك	: 964 - 06 - 9473 - 8
يادداشت	: فيا
يادداشت	: كتابنامه: ص. ۱۸۹ - ۱۹۶؛ همچنين به صورت زيرنويس.
موضوع	: طرزي، محمود، ۱۲۴۴ - ۱۳۱۲.
موضوع	: سراج الاخبار (مجله).
موضوع	: اصلاح طلبان -- افغانستان -- سرگذشتنامه.
موضوع	: نويسندگان افغانى -- سرگذشتنامه.
موضوع	: افغانستان -- سياست و حكومت -- قرن ۱۴.
رده‌بندي كنگره	: ۳ س ۴ ط / DS ۳۷۱
رده‌بندي ديويي	: ۹۵۸ / ۱۰۴۵
شماره كتابخانه ملي	: ۸۵ - ۳۶۹۰۷

طرزی و سراج الاخبار

بشیر سخاورد



تهران - ۱۳۸۶



ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی

طرزی و سراج الاخبار

بشیر سخاورد

● تایپ: راضیه مظفری ● ویرایش و صفحه‌آرایی: محمد کاظم کاظمی

● طرح جلد: وحید عباسی

● چاپ اول، ۱۳۸۶ ● شمارگان: ۲۰۰۰ ● قیمت: ۲۵۰۰ تومان

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر در افغانستان و ایران مربوط به ناشر است.

تهران خیابان سمیه، بعد از چهارراه مفتح، پلاک ۳۴، واحد ۶

تلفن: تهران، ۸۸۸۱۱۰۵۳ و ۰۹۱۲۳۱۳۱۴۵۵ - کابل، ۷۹۹۳۴۹۷۲۷

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۹	سال‌شمار زندگی طرزی
۲۱	آثار طرزی
۲۵	ساختار بیرونی سراج‌ال‌اخبار
۲۸	شرایط خریداری
۲۸	فهرست مندرجات
۳۰	زینگوگرافی
۳۵	واکنش در برابر نشر سراج‌ال‌اخبار
۳۶	واکنش امیر حبیب‌الله خان
۳۹	واکنش درباریان
۴۴	واکنش روحانیون
۴۵	واکنش استعمار
۵۱	واکنش روشنفکران خواهان تجدد
۵۷	نمایشنامه اشرفیان
۷۱	نخبگان طرزی
۷۷	پان اسلامی، پان آسیایی یا نشنالیزم

۸۷	افغانستان و کشورهای همسایه
۸۹	هندوستان
۹۳	ایران
۹۵	ترکیه
۹۷	طرزی و ادبیات
۱۰۶	طرزی و ادبیات بومی
۱۱۰	برج عاجی از سخن، یا سخن وسیله‌ای برای تفهیم و تفاهم؟
۱۲۱	تأثیر مشروطیت بر شعر ما
۱۲۹	شاعران رأس مشروطه
۱۳۱	شاعران پیرو
۱۳۳	بردن شعر به میان مردم
۱۵۱	وطن، اتحاد و پرخاش بر علیه استعمار
۱۶۰	سرنوشت نویسندگان مشروطه‌خواه
۱۶۵	معارف
۱۷۲	تأسیس انجمن معارف
۱۷۵	امیر حبیب‌الله و معارف
۱۷۷	مکتب حبیبیه
۱۸۲	معارف برای زنان
۱۸۵	حضور زن در زمان طرزی
۱۸۹	فهرست مآخذ
۱۸۹	مآخذ فارسی
۱۹۲	مآخذ انگلیسی
۱۹۷	تصویرها

پیشگفتار

از بخت خوش، فرصت مروری بر نوشته‌های محقق روشن‌نگر و شخصیت ستایش سزاوار، جناب سخاوردست داد. مقالاتهایشان را پیرامون کوششهای محمود طرزی در گستره‌های روزنامه‌نگاری، ادبیات، سیاست، معارف و مد و جذر جنبش مشروطه، تکاپوی فرهنگی - روشنفکری همسوی آن و سیمانگاری طلایه‌داران آن، با لذتیابی خواندم. شکی نیست که آن همه مسایل از آبخور مشروطه‌خواهی بهره‌مندند. راستی، پیش از این و در این سالهای پسین از جنبش مشروطه (مشروطه نخستین و دومین) و کارگری سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ افغانستان، چند نوشته خوانده بودم. تا جایی که

متوجه شده‌ام، در بعضی مقالاتهای ویژه این موضوع، کمبودهای چشمگیر اینها بوده‌اند:

- تنها تکیه بر انگیزه‌های بیرونی

- تنها نگرش به سبهای درونی

- تنها به نکاپوی سیاسی نگرستن و انبوه کوششهای جانگداز فرهنگی را که در پشتیبانی و همسازی با سیاست، شده است، به شمار نیاوردن.

خوشبختانه پژوهنده دانشمند این گفتارها، برکنار از آن کوتاه‌بینی‌هاست. در نوشته‌های ایشان همه جا پی‌جویی پیوند علت و معلولی، تحلیل، تشریح و داوری آزاد و وارسته رخدادها نگرش‌گشوده است. محمود طرزی در این بحثها جای محور را دارد.

سیمای فرهنگی - سیاسی محمود طرزی هنوز آن‌چنان که باید، شناخته و شناختانده نشده است. خامه‌ها بیشتر آینه‌دار یکدیگرند. کاوش و دریافت تازه‌ای که دانسته‌های ما را درباره آن رادمرد آزادخواه فزونی بخشد، اندک و خال خال است. کسانی با نگرش شتابناک و رویکی به گزارشهای سراج الاخبار افغانستان، وی را چاپلوسانه‌نویس شمرده‌اند. غبار بود که لحن طنز نثر طرزی را دریافت و نخست او نوشت که در کنار ستایشهای دلپذیر برای شاه و سران دربار، حتی گاهی این نشانه شک و شوخی (!) را نیز گذاشته است و نمونه آورد (افغانستان در مسیر تاریخ). آن دریافت، در گفتارهای این دفتر نیز نه تنها به تأیید می‌رسد، بلکه برای اثبات هوشیاری سیاسی آن مرد سیاست و فرهنگ، گواهانی روشن آورده می‌شود. خوانندگان به چنین روشنفکری خامه‌وران نیازمندند.

در این نوشته‌ها نیز اشاره‌ها و داوریهایی هستند که از برداشت و

شناخت خود نویسنده آب می‌خورند، نیامده و نوشته به شمار می‌روند و دلچسپ‌اند. شخصیت چندبعدی محمود طرزی و مبارزه قلمی رندانه او با استبداد داخلی و خودسری امیر و با دست‌یازهای انگلیس زیر برنامه‌های گوناگون روشن شده‌اند، که خواندنش لذت‌بخش است. فراتر از آن با مسایل دیگر، مانند بخش‌بندی و اکنشه‌ها در برابر سراج‌ال‌اخبار، روشنی‌افکنی بر سرنوشت خونین نویسندگان مشروطه‌خواه، نگرش گسترده‌تر به ادبیات رسالت‌مند، رسیدن به برایندهایی از تلفیق رخداد‌های سیاسی افغانستان و کشورهای همسایه و تشکل‌گونه‌ای همدلی و همکاری بین خامه‌وران آن کشورها و پیوستگی‌هایی بین رخداد‌های سیاسی منطقه، هر کدام باریک‌بینی و تسلط نویسنده را بر موضوع نشان می‌دهد.

به یاد آوردم که روزی، در نشست نویسندگان اوزبیک، درامه‌نویس سپیدمویی قصه می‌کرد که: اعضای جنبش جدیدیهای بخارا و روشنفکران هواخواه آن، بی‌صبرانه انتظار چاپار را می‌کشیدند که سراج‌ال‌اخبار محمود طرزی را بیاورد. همین که اخبار می‌رسید، دست به دست می‌شد و پنهانی چندین نسخه رونویس می‌کردند و...

سراج‌ال‌اخبار افغانی بر بیدارسازی روحیه ضداستعماری در منطقه تأثیر زیادی داشت و قطع انتشار آن هم، چنان که بعضی پنداشته‌اند، وابسته به پذیرش آزادی افغانستان توسط انگلیسیها نبود، چه «اخبار» پیش از آن از نشر بازماند. اگر فشار مالی و زندانی‌شدن داوی و لودین (دو همکار نستوه طرزی) نبود، نشرنامه - که هنوز آماج‌های زیاد اجتماعی و سیاسی وابسته به آرمانهای مشروطیت و مدرنیته داشت - ادامه می‌یافت.

آرزو مندم که جناب سخاوورز دامن این موضوع پراهمیت در تاریخ

فرهنگ و سیاست کشور را رها نفرمایند، تا چشمان خوانندگان
دلسته آن با خوانش نوشته های هنوز ننوشته شان، روشن گردد. به گفته
فردوسی بزرگ:

شبان سیه بر تو چون روز باد

داکتر اسدالله حبیب

هامبورگ، مارچ ۲۰۰۶

مقدمه مؤلف

طرزی در سال ۱۹۰۳ میلادی به وطن محبوبش برگشت. از آن روز تا این زمان، اندکی بیش از صد سال می‌گذرد. او در سال ۱۹۱۱ میلادی مهم‌ترین برنامه‌اش را برای تغییر و تحول افغانستان با نشر سراج‌الاخبار آغازید و آثار مهم در این نشریه به چاپ رساند. آثاری که در زمانش انقلابی بود و نه تنها کشورهای مستعمره و یا نیمه‌مستعمره را به شور می‌آورد، بلکه باعث ناراحتی شکنجه‌دهنده‌ای در میان استعمارپون می‌شد و آنها را متقاعد می‌ساخت که دیگر زمان مستعمره‌ساختن با فریب و نیرنگ گذشته است و ملتها در حال آگاه‌شدن از اوضاع جهانی‌اند. اما طرزی مشکل افغانستان را تنها در

استعمار انگلیس نمی‌دید. او در عین حال متوجه بود که کشورش تا چه حد از دیگر کشورهای جهان عقب مانده است. او تجرید و دورنگه داشتن افغانستان را از دیگر کشورهای جهان مسبب عقب‌مانی کشور می‌دانست و هم برعکس دیگر افغانها که به گذشته‌های تاریخی افتخار می‌کردند، به زمان حال کشورش متوجه بود و می‌دانست که سفرهٔ مردمان تهی‌دست را نمی‌شود با افتخارات تاریخی پر کرد و کودکانشان را از گرسنگی رها کنید. او مشکلات درون‌مرزی را با مشکلات برون‌مرزی پیوند می‌داد و حتم داشت که سبب رخنه کردن استعمار در افغانستان، عدم موجودیت ملتی به نام ملت افغانستان است. طرزی از عدم اتحاد مردم افغانستان سخت رنج می‌برد.

مورخ ارجمند امریکایی، لویی دوپری (افغانستان، ۱۹۸۰ میلادی) می‌نگارد که افکار طرزی حتی امروز در افغانستان قابل تطبیق و پذیرش است. من هم معتقدم که تا هنوز افکار طرزی در افغانستان تطبیق نشده و استعمار باز هم به گونه‌ای از تضادهای داخلی استفاده کرده و کشور را به نام کمونیزم روس و یا اسلامیزم غرب در حیطه تصرف درآورده است. من هم به این باورم که افکار طرزی همین امروز می‌تواند ما را به فردایی بهتر رهنمون گردد. ما در این صد سال اخیر سیر ترقی قابل توجهی نداشته‌ایم، اما مانند گذشتگانمان، بیگانگان را عامل این عقب‌مانی می‌دانیم و معترف نیستیم که در بسا موارد خود ما عامل آن بوده‌ایم. در کشوری که هزاره بر سر پشتون میخ می‌کوبد؛ پشتون زنان و مردان هزاره و تاجیک را زنده می‌سوزد و ناموس مردم شمالی را به بیگانه می‌فروشد؛ تاجیکانش بر مرده و زندهٔ مردم کشور رحم نمی‌کنند؛ از یکانش وحشت و دهشت می‌آفرینند و... چگونه می‌توان درفش آزادی و ترقی افراشت؟ اگر طرزی امروز زنده می‌بود، از

مأیوس‌ترین افراد به شمار می‌رفت، برای این‌که تمام آرزوهایش را نقش بر آب می‌دید. او می‌دید که کشورش از چنگ استعمار انگلیس رهایی یافته، اما بعد از مدت کوتاهی نخست استعمار روس به نام کمونیزم و بعد استعمار اسلام به نام اسلامیزم عرب (گروه القاعده) بر آن تسلط یافته است و چون کشور از اتحادی برخوردار نیست، این زنجیر استعمار به شکلی ادامه می‌یابد و مردم افغانستان خود در نفوذ استعمار کمک می‌کنند. او می‌دید که با وجود تلاش‌های وی - که می‌خواست کشورش در شمار کشورهای پیشرفته قرار گیرد - افغانستان سیری به عقب داشته و در بسا موارد در حالت بدتری به تناسب صد سال پیش قرار دارد. حالا اگر استعمار و وضعیت اقتصادی را کنار بگذاریم و به مسایل اجتماعی بپردازیم، درمی‌یابیم که عدالت اجتماعی به مراتب بدتر از صد سال پیش است. به طور نمونه زنان افغانستان از هیچ حقوقی برخوردار نیستند و سرنوشت جامعه در دست تفنگداران، جنگ‌سالاران و فیودالان است. هنوز هم دشمن شماره یک روحانیون، معارف به شمار می‌آید و بعضی از روحانیون در دگرگونی سیاست کشور چون خدایان قادرند و نمی‌گذارند مردم کشور از معارف مدرن مستفید شوند. حالا بگذریم از طرزی، من هراسم از این است که آیندگان چگونه نسل زمان مرا بررسی خواهند کرد. احتمالاً آنها زمان مرا سیاه‌ترین فصل تاریخ افغانستان خواهند شمرد. من می‌دانم که تاریخ بر نسل زمان من خشمگین است؛ و چه خشمی!

عده‌ای از مردم من برای خدمت به کمونیزم روس حاضر بوده‌اند تا در هر نقطه جهان برزمند، تا وظیفه «انترناسیونالیسم» خود را انجام داده باشند. عده‌ای دیگر حاضرند برای آقای بن‌لادن در عراق، کشمیر و هندوستان بجنگند؛ اما حاضر نیستند هموطن خودشان را که خارج از

قریه‌شان زندگی می‌کند، بپذیرند. آیا ما واقعاً ملت‌ی هستیم، یا این خیال را بر خود تحمیل می‌کنیم؟ آیا زمان آن فرانسیده است به این‌ها باور برسیم که به جز از همزیستی با هم راهی برای بودن و ماندن نداریم؟ آیا خجالت‌آور نیست که به گذشته‌های تاریخی افتخار کنیم و خود با فریب‌نازترین کشور جهان (پاکستان) هویت تاریخی خود را از بین ببریم؟ به ما گفته‌اند که مردمان شجاع ما اسکندر، چنگیز، عرب، انگلیس و روس و هزاران مهاجم دیگر را شکست داده‌اند، اما نگفته‌اند که در طول تاریخ، چند بار دست به ویرانی کشور خود زده‌ایم. به ما نگفته‌اند که وقتی ایوب خان در مقابل انگلیس می‌رزید، برادر و پسر عمیش به سود انگلیسها و در مقابل افغانها می‌جنگیدند. آیا زمان آن فرانسیده تا شکستهای را یاد بگیریم و از ملامت دیگران و برائت خود اجتناب ورزیم و بپذیریم که همه ما به گونه‌ای در برپایی کشور سهم داشته‌ایم؟

در ماه مارچ سال ۲۰۰۵ میلادی در جلال‌آباد کار می‌کردم. صد سال بعد از انقلاب فرهنگی و اجتماعی شاه امان‌الله، شاهد موخشرترین صحنه‌ها بودم. جلال‌آباد، شهری که توسط جلال‌الدین اکبر آباد شد، به جای آن که نمایانگر پیشرفت اجتماعی باشد، نمونه عجبی از عقب‌گرایی و فقر تمدن بود. در جلال‌آباد بزرگ‌ترین افتخار مرد این است تا چهار زن داشته باشد و مکرر به زیارت کعبه برود. این‌که چگونه با زنهایش رفتار می‌کند و با چگونه پول به دست می‌آورد تا چند بار حج برود، مهم نیست. مردم شینوار برای این‌که خواسته باشند به ریش امان‌الله بخندند، قصر سراج‌العماره را که پدرش بنا کرده بود، تقریباً بیش از هشتاد سال پیش در ضدیت با امان‌الله سوخته‌اند. آنها اجازه بازسازی‌اش نمی‌دهند و حتی تخریب آن را از جمله افتخارات

ملی به حساب می‌آورند، برای این‌که روح امان‌الله را شکنجه داده باشند. به عوض این‌که کنار گور این مرد بزرگ، ادبا و دانشمندان دفن شده باشند، جنگ‌سالاری مدفون است. مگر در تمام جلال‌آباد مرد دانشمندی نیست که جنازه‌اش سزاوار دفن کنار مرد بزرگی چون امان‌الله باشد؟ تمام شهر جلال‌آباد در دست چند فرد است که از جنگ ۲۳ ساله پول اندوخته‌اند. ملکیت دولت، ملکیت مردم، همه ملکیت جنگجویان حرفی است. باز جلال‌آباد تنها نمونه عینی است. جاهای دیگر وضعیتی بدتر از جلال‌آباد دارند.

وقتی در سال ۱۹۸۴ میلادی به موزیم لندن رفتم، قلبم شکست و گریه به من دست داد؛ زیرا دیدم آثار مهم تاریخی ما در این موزیم است نه در افغانستان. بارها در این مورد با دوستان سخن می‌گفتم و آرزوی این را می‌بردم که مردم کشور ما روزی بتوانند این افتخارات تاریخی را از چنگ انگلیس به دست آورند؛ تا این‌که شاهد بربریت روس، مجاهدین و طالبان شدم و آنگاه به یاد شعر دوران کودکی افتادم که:

دشمن دانا که غم جان بود

بهر از آن دوست که نادان بود

حالا با دریغ و درد خوشحالم که آثار تاریخی ما در بریتانیا است و محفوظ.



پژوهش من در مورد طرزی، بر اساس سراج‌ال‌اخبار است که خوشبختانه آن را در کتابخانه بریتانیا یافته‌ام. من بیست سال است که این نشریه را گاه‌گاهی برمی‌دارم و می‌خوانم. می‌خواستم که این نوشتار فقط نقل قول از سراج‌ال‌اخبار باشد، اما متوجه شدم که ممکن است

خودم نیز محکوم به یکسونگری و قهرمان‌سازی شوم. به همین سبب از منابع معتبر دیگر و از آثار مورخین نام‌آور استفاده کردم تا بینم که آنها در مورد طرزی چه می‌گویند. از آثار نویسندگان انگلیس و روس کمتر استفاده کردم، چون آثارشان جنبهٔ سیاسی دارد و تصویری واقعی از مردم افغانستان و بزرگ‌مردی چون طرزی نمی‌دهند. به همین علت، از آثار مورخین خود ما نیز کمتر استفاده کردم، زیرا آنها هم تصویری از مردم ما پیشکش می‌کنند که خواننده گمان می‌برد با این همه شگرد و این همه کارنامه، این ملت باید امروز از پر قدرت‌ترین مردمان جهان باشد. پس آثار نویسندگانی را مرجع تحقیق قرار دادم که صادقانه تحقیق می‌کنند و سودجویی سیاسی یا فردی از پژوهش خود ندارند.

این کتاب، مدعی جستارها و پندارهای نوینی در عالم ادبیات نیست، بلکه کوششی است عاری از تجمل‌زبانی و حاشیه‌روی، تا به اصل موضوع پرداخته شود. من برای نوشتن این کتاب شیوهٔ طرزی را سرمشق قرار داده‌ام و او را به عنوان مربی خود پذیرفته‌ام و به این باور گراییده‌ام که وظیفهٔ زبان، نخست تفهیم مطلب است. کار مهمی که طرزی انجام داد، بیرون آوردن زبان از مقصورهٔ متضیان بود. او زبان را در خدمت اجتماع به کار برد و خواست تا حرفش را مردم عادی بفهمند، نه فقط درباریان فاضل.

این کتاب، از جهتی دیگر حاصل چند سال بررسی و پژوهش است که به طور غیرمستقیم با اوضاع افغانستان در ارتباط بوده است. نخست تحصیلات خودم در رابطه با کشورهای رو به رشد بهانه‌ای بوده تا پیرامون اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها اندوخته‌هایی داشته باشم و بعد، این اندوخته‌ها را با وضعیت افغانستان مقایسه کنم. بدیهی است که آموزه‌هایی از تجارب کاری‌ام

در این کشورها می‌تواند برای افغانستان سودمند باشد، منتها با هزاران حرمان و افسوس در این مدت بیش از بیست سال که در خارج از افغانستان هستیم و در کشورهای افریقایی چون یوگندا، لوسوتو، زیمبابوی و یا کشورهای آسیایی چون هندوستان، پاکستان، ویتنام، کمبودیا، لاوس و تایلند کار کرده‌ام، شاهد بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی این کشورها هستیم، در حالی که کشورم در این مدت به سرعت سیر نزولی داشته و در آن نمونه‌های اندکی از ترقی دیده می‌شود.